

قسمت های بعدی در رمان فا

<https://roman-fa.ir>

#تدریس_عاشقانه

#پارت ۳۲

چراغا رو که خاموش کرد متعجب گفتم

_می خوای سینما بسازی؟

سر تکون داد و گفت

_پس فکر کردی مزه ی فیلم به چیه؟

لم دادم روی مبل و گفتم

_پس یه ترسناک بذار.

نگاهم کرد و گفت

_واقعا؟

سر تکون دادم و گفتم

_آره می ترسی؟

با تمسخر خندید و گفت

_من که نه کوچولو مشکل شمایی و البته یه مشکل دیگه هم هست تمام فیلمام زبان اصلیه!

بادم خوابید و گفتم

_اون طوری که من هیچی نمی فهمم!

بین سی دی هاش گشت و گفت

_عیبی نداره ترجمه میکنم برات.

قسمت های بعدی در رمان فا

<https://roman-fa.ir>

سی دی رو توی دستگاہ گذاشت و به سمت اومد.. با دیدنم گفت

_اگه دلت میخواد یه کم جمع بشین!

با اکراه جای کمی برای باز کردم.دقیقا بالای سرم نشست.

دستمو زیر سرم زدم و در حالی که تند تند تخمه می شکستم محو فیلم شدم. لعنتی طوری صدایش بلند کرده بود که از همون صحنه ی اول جیغم در اومد.. صدای خندش بلند شد و گفت

_هنو داره نوشته می ندازه انقدر ترسیدیا می خوای عوض کنم؟

با حرص گفتم

_نه خیر نترسیدم فقط جا خوردم.

دستم که زیر سرم بود خواب رفت. پوفی کردم و خواستم صاف بشینم که دستشو روی بازوم گذاشت و بی حرف سرمو روی پاش گذاشت.

قلبم بی امون شروع به کوبیدن مرد مخصوصا وقتی انگشت هاش لابه لای موهام فرو رفت. دیگه تخمه شکستن و فیلم دیدنم یادم رفت فقط محو حرکت انگشتاش لای موهام شدم . اما اون انگار حواسش اصلا اینجا نبود. بی طاقت صاف نشستم و این بار فاصله گرفتم ازش. یه کم که گذشت دوباره محو فیلم شدم.

بیست دقیقه از فیلم که گذشت تازه وارد هیجانان شد.

رنگ از رخم پریده بود و آرمان هم هر از گاهی مسخرم می کرد.

دقیقا یه سکوت وهم آور توی خونه بود و یه دفعه با صدای جیغ یه اجنه ی هزار رنگ پرید وسط دوربین.

چشمامو بستم و دهنمو باز کردم و جیغ بنفشی کشیدم که دستی جلوی دهنم و گرفت و

گفت

قسمت های بعدی در رمان فا

<https://roman-fa.ir>

_چت شد؟

با چشم نیمه باز صفحه ی تلویزیون رو نگاه کردم و با دیدن همون اجنه ی خبیث وحشت

زده رومو برگردوندم و گفتم

_غلط کردم من می ترسم.

صدای خندش توی گوشم پیچید.. با حرص نگاهش کردم که گفت

_که می ترسی!

غمباد گرفته سر تکون دادم و گفتم

_میشه یه فیلم عاشقانه بذاری؟

خیره به چشمام سر تکون داد و بلند شد. اون فیلم مزخرف و قطع کرد و یه فیلم عاشقانه

گذاشت.

کنارم نشست. بدبختانه تو این فیلم زیادی حرف میزدن و آرمان بیچاره هم مجبور بود برام

ترجمه کنه

ده دقیقه از فیلم که گذشت رسماً به همون ترسناک قانع شدم.

از خجالت رو به ذوب شدن بودم. آرمان هم بدون اینکه نگاه از صفحه ی تلویزیون بگیره

برام ترجمه می کرد

_می خوام یه اعترافی بهت بکنم.

همین لحظه به دختره نزدیک تر شد. تازه بعد از اینکه کلی دختره رو مالیده بود

میخواست اعتراف کنه.

قسمت های بعدی در رمان فا

<https://roman-fa.ir>

_من عاشقت شدم.

سرم چنان به سمت آرمان چرخید که گردنم رگ به رگ شد.

نگاهش رو که به خودم دیدم بیشتر دلم لرزید.

_خیلی وقته اینو توی دلم نگه داشتم اما...

تازه فهمیدم که داره حرف ها رو ترجمه میکنه. همون لحظه از فیلم در اتاق باز شد و پسره

نتونست حرفشو ادامه بده اما آرمان گفت

_انگاری واقعا فرق داری واسم.

قلبم تند می کوبید. با لبخند مسخره ای گفتم

_اینم همین پسره گفت؟

فقط سر تکون داد.

چند سکانسی از فیلم گذشت تا اینکه زجر آور ترین صحنه ی فیلم جلوی چشمم اومد.

دقیقا جایی که پسره دختره رو خفت میکنه و میرن توی کار.

کافرا طوری توی عمق هم رفته بودن انگار نه انگار کلی آدم قراره نگاهشون کنه.

بالش و جلوی صورتم گرفتم و گفتم

_با این فیلمات...قطعش کن.از راه راست منحرفم میکنی. والا تو توی آمریکا بزرگ شدی

این چیزا عادیه واست ما بدبختا ندیدیم تا حالا دلمون میخواد.

محکم لبمو گاز گرفتم. این جه چرندی بود که گفتم؟

بالش از روی صورتم کنار زده شد.

صدای جدی آرمان در اومد

_دقیقا چیو دلت میخواد؟

زبونم از کار افتاد

قسمت های بعدی در رمان فا

<https://roman-fa.ir>

_اممم... هیچی... یه چیزی پروندم... من...

سرشو جلو آورد و با شیطنت گفت

_مگه من میذارم حسرت چیزی رو دلت بمونه؟

#تدریس_عاشقانه

#پارت ۳۴

با شیطنت سرش و جلو آورد که از جام پریدم و گفتم

_من اصلا از فیلم دیدن خوشم نمیاد.

خندید و گفت

_چرا؟ چون دلت میخواد؟

چشم غره ای بهش رفتم و گفتم

_میرم سر درسم!

تی وی رو خاموش کرد و گفت

_می خوای باهات کار کنم؟

چشمام برق زد و گفتم

_آره می شه؟

لبخندی زد و سر تکون داد.. به دقیقه نکشید تمام دفتر دستکم و ریختم روی میز و تمام

جاهایی که نمی دونستم و هایلایت کرده بودم و نشونش دادم.

قسمت های بعدی در رمان فا

<https://roman-fa.ir>

سرفه ی مصلحتی کرد و شروع به توضیح دادن کرد

فقط ده دقیقه ی اول و به سختی گوش کردم بعد از اون نتونستم حواسم رو از صدا و بوی

عطرش پرت کنم..

چه قدر خوش بو بود... آدم دلش می خواست کنار این بشر فقط نفس بکشه.

ناخود آگاه خودمو به سمتش کشیدم که توضیحش و قطع کرد و بهم خیره شد.

نگاه کردم... صورتش و... ته ریش مردونه شو... نگاهش از روی چشمام سر خورد و روی

لب هام مکث کرد و به انگلیسی گفت

_خیلی سکسی هستی.

خدا روشکر در حد همین جملات ساده رو بلد بودم اما خودمو زدم به اون راه و با لبخند

مصنوعی گفتم

_فارسی حرف بزن ببینم.

سرشو جلو آورد و آروم گفت

_به زبون فارسی یعنی تو حالم و عوض میکنی!

بی خیال تاثیر حرفاش به شوخی گفتم

_همه ی دخترا حال تو عوض میکنن استاد.

تک خنده ی مردونه ای کرد و گفت

_حواس تو بده به درس.

دوباره شروع به توضیح دادن کرد و اصلا نفهمید من تمام مدت غرق خودش و صداش

بودم نه توضیحاتش

قسمت های بعدی در رمان فا

<https://roman-fa.ir>

#تدریس_عاشقانه

#پارت ۳۵

* * * * *

غلطی زدم و غرق خواب لای پلکم و باز کردم و با دیدن ساعت مثل برق پریدم.

دانشگاهم...

مغزم ری استارت شد و با یادآوری اینکه امروز جمعه ست لبخند پهنی روی لبم اومد و

دوباره شوت شدم روی تخت.

چشمامو بستم. هنوز پلکام گرم نشده بود صدای باز شدن در اتاق اومد و طولی نکشید که

یکی کنارم دراز کشید.

پوفی کردم..عادت همیشه ی مامانم بود.

غلطی زدم که سرم صاف توی سینه ی آرمان فرو رفت. با خیال اینکه خواب میبینم پلکی

زدم..

لبخند خسته ای زد و گفت

_میخواستم برم خونه نمیدونم چی شد سر از اینجا در آوردم.

نه انگاری خواب نبودم با صدای دو رگه ای گفتم

_سر صبحی اینجا چی کار میکنی؟

مالشی به پلک هاش داد و گفت

_شیفت شب بیمارستان بودم..بخوام بهت بگم توی چهل و هشت ساعت گذشته چهار

قسمت های بعدی در رمان فا

<https://roman-fa.ir>

ساعت خوابیدم..

دلم سوخت واسش... کلا انقدر درگیر بود که جز کلاس همو نمیدیدم.

گوشه ی تخت خزیدم تا جا براش باز بشه.

نشست و پیراهنش و از تنش در آورد و با رکابیش دراز کشید.

گوشه ی پتو مو به سمتش گرفتم که لبخند محوی زد و زیر پتو خزید.

خندم گرفت. این چه جور ازدواج اجباری بود دیگه؟

بوی عطرش توی مشامم پخش شد. چشمامو بستم و تازه فهمیدم با اومدنش چه آرامشی

نصیبم شد .

لبخند محوی زدم و به ثانیه نکشیدم پلکام گرم شد.

* * * * *

چشمام و که باز کردم اولین چیزی که دیدم صورت غرق در خوابش بود.

نگاهم باز به ساعت افتاد و این بارم چشمام گرد شد.

جان؟؟؟ سه ظهر بود؟

از من خوش خواب تر این بشره که با این آسودگی خوابیده.

خواستم بلند بشم که تازه متوجه ی دستش شدم.

دست بزرگش و دورم انداخته بود. دقیقا روی تخت سینم.

#تدریس_عاشقانه

#پارت ۳۶

قسمت های بعدی در رمان فا

<https://roman-fa.ir>

به پهلو شدم و با لبخند محوی به صورت غرق خوابش نگاه کردم

آخی... ناز بشی پسر که انقدر تو خواب مظلومی!

تره ای از موهام و گرفتم و به سمت بینیش بردم. می دونستم خستست اما خوی شیطنتم

گل کرده بود و کاریش نمیشد کرد.

اخماش در هم رفت و بینیش رو خاروند. ریز خندیدم و دوباره کارمو تکرار کردم.

این بار لای پلکاش باز شد. با دیدن من غرق خواب گفت

_نکن بچه!

دوباره کارم و کردم که کلافه شد

_سوگل... خستم نکن.

ابرو بالا انداختم

_نمیشه... من حوصلم سر رفت.

به پهلو شد و دستاشو محکم تر دورم حلقه کرد که صدام در اومد

_بالش نیستما انقدر فشارم میدی.

لبخند محوی زد و گفت

_زنم که هستی

قلبم از حرکت ایستاد...زنشم؟چه زنی که...

چشماشو باز کرد و با نگاه به صورتم گفت

_منظوری نداشتم.

با خنده ی مصنوعی گفتم

_میدونم... حالا میشه دستتو برداری بلند بشم؟جام تنگه.

ابرو بالا انداخت و گفت

قسمت های بعدی در رمان فا

<https://roman-fa.ir>

_نمیشه. خوابمو پروندی دیگه بمون تا دوباره بخوابم.

چشمام گرد شد

_سه ظهره ها!!!!.

سرش و توی گردنم برد و گفت

_من میخوام یه هفته تو همین حالت باشم.

این بشر امروز دیوونه شده بود و میخواست منم دیوونه کنه.

از نفسای بلندش فهمیدم خوابیدنی در کار نیست.

لحظه ای بعد با حس خیسی گردنم. نفسم قطع شد.

تحلیل رفته گفتم

_نکن.

اعتنایی به حرفم نکرد...حالم منقلب شد.

این بار رسماً نالیدم

_آرمان برو عقب